

مبانی اعتقادی تروریسم تکفیری

نبی الله روحی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۵ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۵/۲۱

فصلنامه آفاق امنیت / سال هفتم / شماره بیست و سوم - تابستان ۱۳۹۳

چکیده

بی تردید یکی از معضلات بزرگ امنیت بین الملل، پدیده تروریسم است که حیات انسان‌ها و روابط میان ملت‌ها را در معرض خطر جدی و اساسی قرار داده است. در عصر حاضر، جهان اسلام نیز با مسئله رشد جریان تروریسم مواجه است که برخاسته از تعالیم وهابیت، و به نام سلفی‌گری سبب کشتار انسان‌ها شده است. "کفر" یکی از واژه‌های پرکاربرد تروریسم تکفیری است که در آن، تروریست‌ها مخالفان خود را به کفر متهم و به کشتن آنان اقدام می‌کنند. به همین دلیل، به این نوع تروریسم، تروریسم تکفیری اطلاق می‌شود. اندیشه تکفیری با تکیه بر مبانی غیراسلامی خود، عقاید و آموزه‌های کلامی اسلام را به چالش می‌کشد. این جریان با تغییری بنیادین در برخی از مهم‌ترین آموزه‌های اعتقادی اسلام، خون، مال و نوامیس مسلمانان را مباح و آنان را از مشرکان بدتر می‌شمارد. آنچه به اندیشه‌های تکفیری تشخیص می‌دهد، دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی آن است. تفاوت اندیشه تکفیری با مذاهب اسلامی را باید در دل مباحث کلامی و اعتقادی جست‌وجو کرد. شبهات اندیشه تکفیری هرچند در قالب گزاره‌های فقهی بیان می‌شود، پیش‌فرض‌های اعتقادی دارد و ریشه‌یابی آنها را باید در عرصه مباحث کلامی و اعتقادی یافت. بر این اساس، این مقاله با اذعان به نقش مبانی اندیشه‌ای و اعتقادی در تحقق تروریسم تکفیری، این بخش از موضوع را به عنوان مؤلفه‌ای مهم در تروریسم تکفیری در کانون توجه خود قرار داده است تا با شناختی صحیح نسبت به این جریان، بهره‌برداری از آنها را در برنامه‌ریزی‌های مقابله‌ای امکان پذیر کند.

این پژوهش براساس ماهیت و روش، در زمره تحقیقات توصیفی - تحلیلی بوده، برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی، تاریخی و کتابخانه‌ای استفاده شده است و از آنجایی که موضوع اصلی بحث در این نوشتار، شناخت و به نوعی درک اندیشه تروریسم تکفیری بوده، در تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش نظری بهره گرفته شده است.

واژگان کلیدی

تروریسم، تکفیر، سلفیه، وهابیت، کلام، مذاهب اسلامی، ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب

۱. دانشجوی دکتری فلسفه-کلام دانشگاه ادیان و مذاهب، عضو هیات علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع)



مقدمه

امروز جهان اسلام با مسئله رشد جریان تروریسم مواجه است. تروریسمی که برخاسته از تعالیم وهابیت، و به نام سلفی‌گری سبب کشتار انسان‌ها شده و نتیجه آن ویرانی جوامع اسلامی و کشتار زنان و کودکان بی‌گناه است. این جریان با انتساب خود به اسلام و قرآن، خطری جدی را متوجه دین و ارزش‌های اسلامی کرده است، به گونه‌ای که گویی اسلام مظهر خشونت و جنگ است. این مسئله شدیدترین تخریب تاریخی علیه اسلام را شکل داده، تمامیت امت اسلامی را تهدید می‌کند. کفر یکی از واژه‌های پرکاربرد این نوع تروریسم است؛ به گونه‌ای که مخالفان خود از جمله مسلمانان ناهمسو را به کفر متهم می‌کنند و در راه کشتن آنان قدم برمی‌دارند. به همین دلیل، به این نوع تروریسم، تروریسم تکفیری اطلاق می‌شود. این جریان تروریستی، انحصارطلبانه مدعی اسلامی است که همه چیز را جز خود، کافر می‌داند و روش تکفیری را مبنا قرار داده است. این روش برخلاف شیوه و اجماع همه علمای مذاهب اسلامی، عامه مسلمانان را به کوچک‌ترین و ساده‌ترین دلایل تکفیر می‌کند و جان، اموال، نوامیس و مقدسات مسلمانان را هدف خشونت خود قرار می‌دهد. این پدیده بر این باور است که تلقی آنها از اسلام و تحولات جاری زندگی مسلمانان، ناب‌ترین دیدگاه بوده، دیگرانی که در خارج از دایره جهان‌بینی و اعتقادات آنها قرار می‌گیرند، کاملاً باطل هستند. این جریان با توسل به خشونت، اندیشه و برداشتهای خاص خود را عملی می‌سازد، تنها رهبری خود را می‌پذیرد و سایر مذاهب اسلامی را سرکوب می‌کند.

تروریسم تکفیری در عصر کنونی، هم از نظر حوزه و گستره فعالیت و هم از نظر ویژگی‌های متمایز و فجیع آن بی‌سابقه است. ریشه‌های نظری این تروریسم به نوشته‌های برخی اندیشمندان سلفی، به ویژه اندیشه‌های وهابیت بازمی‌گردد. گرچه در نظر و دیدگاه، این نوع تروریسم از اندیشه‌های ابن تیمیّه نشأت گرفته، از نظر شکل عملی آن می‌توان ریشه‌های این تروریسم تکفیری را به موفقیت فرقه وهابیت در تشکیل حکومت آل سعود در شبه‌جزیره عربستان در اوایل قرن بیستم رساند که با کمک و پشتیبانی مؤثر انگلستان توانست امپراتوری عثمانی را وادار به خروج از شبه‌جزیره عربستان کند و در نهایت، منجر به فروپاشی امپراتوری عثمانی شود. اقدامات و فعالیت‌های تروریستی که امروزه توسط گروه‌های تروریستی مختلف در سوریه، عراق، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی مشاهده می‌کنیم، عمدتاً با پشتوانه فکری سلفی تکفیری صورت می‌گیرد.



تروریسم پدیده‌ای نامطلوب و یک بیماری سیاسی محسوب می‌شود که نشان از حضور عوامل و ریشه‌هایی دارد که در شکل‌گیری آن نقش دارند. تروریسم تکفیری برمبنای ایدئولوژی سیاسی خشونت‌آمیزی شکل گرفته که به زعم خود، بر سرشتی مذهبی استوار است. هدف این نوع تروریسم ایجاد تغییرات و دگرگونی بنیادی در منطقه است. اگرچه انگیزه تروریسم تکفیری، سیاسی است، حملات و جنایات این گروه‌ها عمدتاً با پشتوانه فکری سلفی تکفیری صورت می‌گیرد. اندیشه‌های تروریسم تکفیری در تناقض با ارزش‌های اسلامی قرار دارد و این افراط‌گرایی بر پایه‌های اعتقادی بنا شده است که شناخت آن برای مقابله با این نوع از تروریسم ضروری است؛ چون مقابله با تروریسم به جز از طریق شناخت آن میسر نیست.

بر این اساس، این پژوهش با اذعان به نقش مبانی اندیشه‌ای و اعتقادی در تحقق تروریسم تکفیری، این بخش از موضوع را به عنوان مؤلفه‌ای مهم در تروریسم تکفیری در کانون توجه خود قرار داده است تا با شناختی صحیح نسبت به این جریان، بهره‌برداری از آنها را در اتخاذ موضع صحیح و اصولی و برنامه‌ریزی‌های مقابله‌ای امکان‌پذیر سازد؛ زیرا امروزه معضلات ناشی از تروریسم تکفیری امنیت جهان اسلام را به شدت در معرض تهدید قرار داده است.

این پژوهش براساس ماهیت و روش، در زمره تحقیقات توصیفی - تحلیلی است و برای گردآوری داده‌ها از روش اسنادی، تاریخی و کتابخانه‌ای استفاده شده است. از آنجایی که موضوع اصلی بحث در این نوشتار، شناخت و به نوعی درک اندیشه تروریسم تکفیری بوده، در تجزیه و تحلیل داده‌ها از روش نظری بهره گرفته شده است.

مباحث نظری

بحث بر سر ترور و تروریسم و انجام دادن تحقیقات و پژوهش‌های مختلف و فراوان درباره آن، هم‌زمان با اقدامات خشونت‌آمیز و تروریستی شروع شده و پیشینه‌ای طولانی دارد و به موازات گسترش تروریسم و اوج‌گیری اعمال خشونت‌آمیز، شتاب بیشتری گرفته است؛ اما به رغم تمام تحقیقات و خلق آثار فراوان در این زمینه، هنوز تعریف پذیرفته‌شده، جامع و مانعی از تروریسم به لحاظ سیاسی و حقوقی وجود ندارد و همین امر باعث می‌شود که گستره این موضوع روز به روز بیشتر شود و خطرات و نتایج زیان‌بار آن بیش از پیش افزایش یابد. با مطالعه کنوانسیون‌های بین‌المللی و منطقه‌ای از یک سو، و قطعنامه‌های مجمع عمومی شورای امنیت و قوانین داخلی



ضد تروریسم از سوی دیگر، سه معیار در تعریف تروریسم قابل استنباط است: معیار ذهنی، معیار عینی و معیار مختلط. در معیار ذهنی، بر قصد و هدف مرتکبان جرایم خشونت‌بار و یا دارای نتایج خطرناک تأکید می‌شود. در روش عینی با احصای اعمال تروریستی، سعی در تبیین تروریسم می‌شود. با وجود اقبال فراوان از این رویکرد، اما این دیدگاه نیز معایبی دارد. با رشد و توسعه فناوری و تغییر روش‌های تروریستی، شمارش پایدار مصادیق تروریسم به هیچ‌وجه در یک بستر زمانی مشخص مقدور نیست. لذا این رویکرد نیز قابل اعتماد به نظر نمی‌رسد (ر.ک به: عبداللهی، ۱۳۸۸: ۷۶-۷۴). برخی نیز با توجه به محاسن و نقایص دو معیار عینی و ذهنی به فکر ترکیب آنها افتاده و در عمل، معیار مختلطی را ارائه کرده‌اند که ابتدا، تروریسم با استناد به معیار ذهنی تعریف شده، سپس تا حد ممکن مصادیق عینی و قابل تصور تروریسم احصا می‌شود.

یکی از آثار آکادمیک که درباره تروریسم به نگارش درآمده، کتاب الکس پ. اشمی‌داست وی در کتاب خود به نام تروریسم سیاسی^۱ یک راهنمای تحقیقی در مورد تروریسم بیش از صد تعریف را مورد بررسی قرار داده و در نهایت، نتیجه گرفته است که تعریف و یا تبیین تروریسم توسط یک استاد دانشگاه و محقق با یک شهروند یا یک مسئول که به طور قانونی مسئولیت مبارزه با تروریسم را به عهده دارد، متفاوت است (Schmid, 1993: 8-9). وی مدعی شده که توانسته است تعریفی از تروریسم ارائه دهد که مورد توافق ۸۱ درصد از دانشگاهیان است. (ر.ک به: عبدالله‌خانی، تروریسم‌شناسی، ۱۳۸۶: ۳۷). با توجه به تعاریف و رهیافت‌های مختلف ارائه شده، اگر بخواهیم تعریفی نسبتاً جامع از تروریسم ارائه بدهیم می‌توان آن را به این صورت ذکر کرد: هرگونه رفتار خشونت‌آمیز و تهدیدکننده برنامه‌ریزی شده که از جانب فرد یا دسته‌ای از افراد یا دولت خاص علیه یک فرد، کشور یا جمعیت خاص که توانایی دفاع از خود ندارند، با هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم ایجاد می‌شود که می‌تواند نظم و امنیت موجود را به هم زند و موجبات تهدید صلح و امنیت بین‌المللی را فراهم آورد و به این طریق، هدفی قدرت‌طلبانه را دنبال کند، «تروریسم» نامیده می‌شود (افتخاری و شبستانی، ۱۳۹۰: ۱۲).

یکی از پیامدهای گسترش تروریسم، متنوع شدن اشکال آن است. امروز در

1 . Alex p. schmid

2 . Terrorism Political



مباحث نظری، سخن از ابعاد و اشکال مختلف تروریسم است. تروریسم هسته‌ای، بیوتروریسم، تروریسم ملی‌گرا، تروریسم سیاسی، نارکو تروریسم، تروریسم مذهبی، تروریسم دولتی، سایبر تروریسم، تروریسم کشاورزی، تروریسم شیمیایی، تروریسم جنایی و امثال آن انواع مختلفی از تروریسم‌اند که در جای خود مطرح می‌شوند. حتی بسیاری، اشکال مختلف تروریسم و طیف وسیع انگیزه‌های این پدیده را مانع دستیابی به یک تعریف جامع، مانع و مورد قبول در سطح جهانی تلقی می‌کنند (مسائلی، ۱۲۶۴، ۱۳۷۸). برخی نیز معتقدند تنها یک نوع تروریسم وجود ندارد، بلکه گونه‌های مختلفی از تروریسم وجود دارد که بسیاری از این گونه‌ها، ویژگی‌های چندان مشترکی با همدیگر ندارند.

امروز تروریسم نسبت به سی سال گذشته به مراتب متنوع‌تر شده است (دردریان، ۱۳۸۲: ۲۲). گونه‌های مختلف تروریسم در تقسیم‌بندی‌های متفاوتی قابل بازشناسی است. درکنار انواع مختلف تروریسم، تقسیم‌بندی‌های متفاوتی از گونه‌های تروریسم وجود دارد که هر یک بر مبنای معیاری خاص شکل گرفته است. در حقیقت، با سنخ‌شناسی‌های مختلفی از تروریسم مواجهیم که هر کدام از زاویه و دریچه‌ای خاص تروریسم را به انواع مختلفی تقسیم کرده‌اند، این تقسیم‌بندی‌ها کاملاً متفاوت‌اند، هرچند در بعضی گونه‌ها نوعی هم‌پوشانی میان آنها مشاهده می‌شود. بدین معنی که یک نوع تروریسم گاهی در تقسیم‌بندی‌های مختلف، مورد تأکید است. در میان تقسیم‌بندی‌های موجود از انواع تروریسم، می‌توان به الگویی اشاره کرد که این پدیده را بر اساس اهداف تروریسم تقسیم کرده است.

نارکو تروریسم: بر خشونت‌ی دلالت دارد که از سوی سوداگران مواد مخدر به کار گرفته می‌شود. رئیس‌جمهور اسبق پرو اولین کسی بود که این نوع تروریسم را در سال ۱۹۸۳ میلادی برای توصیف حملات تروریستی علیه پلیس مبارزه با مواد مخدر این کشور به کار برد. منظور از نارکو تروریسم حملات سوداگران مواد مخدر با هدف تأثیرگذاری بر سیاست‌های دولت و قانون‌گریزی به واسطه تهدیدات منظم و استفاده از خشونت است. پابلو اسکوبار، قاچاقچی کلمبیایی، یکی از نمونه‌های معروف نارکو تروریسم معرفی می‌شود.

تروریسم ملی‌گرا: نوعی خشونت که طی آن افراد مسلح به واسطه آن به دنبال یک حکومت مستقل و پایان دادن به اشغال کشور و یا حرکت ضد استعماری برای پایان دادن به استعمار کشور و کسب استقلال آن هستند. این واژه همچنین برای توصیف



گروه‌هایی به کار رفته است که به دنبال ایجاد یک حکومت مستقل در یک منطقه قومی و مذهبی هستند. البته باید توجه داشت که اختلاف نظرهای مهمی در خصوص تروریسم ملی‌گرا وجود دارد. دیدگاهی وجود دارد که خشونت‌های صورت گرفته در راستای مقابله با اشغالگری با هدف آزادسازی خاک یک کشور را تروریسم تلقی نمی‌کند. تروریسم سیاسی: وقتی شرایط برای تأثیرگذاری در تحولات اجتماعی و سیاسی به شکل مسالمت‌آمیز فراهم نباشد و فعالیت‌های سیاسی به صورت خشونت‌آمیز خود را نشان دهد، این نوع خشونت تروریسم سیاسی نامیده می‌شود (دردریان، ۱۳۸۲: ۲۲).

تروریسم مذهبی: برخی فرقه‌های مذهبی بر این باورند که تلقی آنها از هستی و تحولات جاری زندگی افراد، ناب‌ترین دیدگاه است و دیگرانی که در خارج از دایره جهان‌بینی آنها قرار می‌گیرند، کاملاً باطل هستند. لذا یا باید به راه راست که کیش و آیین آنهاست، درآیند یا از بین بروند. لذا پیروان این چنین فرقه‌هایی در صورت صلاحدید رهبران‌شان، با توسل به خشونت تفکرات و برداشتهای خاص‌شان را عملی می‌سازند. خشونت برخاسته از این دست اقدامات در چارچوب تروریسم مذهبی گنجانده می‌شود. این نوع تروریسم تنها رهبری مذهب خود را پذیرفته و سایر مذاهب را سرکوب می‌کند. گروه‌های تروریستی که تحت عنوان مذهب فعالیت می‌کنند، در عصر کنونی، هم از نظر حوزه گستره فعالیت و هم از نظر ویژگی‌های متمایز و مرگ‌آور آن بی‌سابقه است. در این نوع تروریسم، کسانی که به تروریسم روی می‌آورند، بر این باورند که فعالیت‌های آنها امری مقدس محسوب می‌شود. به عبارتی، تروریست‌های مذهبی به این دلیل دست به خشونت مقدس می‌زنند که با کمک آن از جامعه‌شان دفاع کنند یا اینکه، بر این باورند بهشت به آنها وعده داده شده است.

تعداد قابل توجهی از گروه‌های تروریستی دارای علایق مذهبی هستند. اما واقعیت این است که انگیزه این گروه‌ها سیاسی بوده، مذهب صرفاً به عنوان ابزار مشروعیت‌بخش اخلاقی برای عضوگیری و بهره‌گرفتن از اعضا استفاده می‌شود. در حقیقت، برای اینکه مردم حاضر شوند به اقدامات خشونت‌آمیز دست بزنند، به سازوکارهای مشروعیت‌بخش نیازمندند و مذهب می‌تواند برای این کارکرد مورد سوءاستفاده گروه‌های تروریستی قرار گیرد. این امر سبب شده تا تمایز میان تروریسم مذهبی و سیاسی و حوزه مذهب و سیاست در گروه‌های تروریستی مذهبی دشوار باشد.

در مورد ریشه‌ها و پیش‌زمینه‌های دینی و مذهبی تروریسم مطالعات زیادی انجام شده است و از آنجا که بخش مهمی از تروریسم در حال حاضر، ظاهراً به نام



دین و مذهب است، این مسئله مورد توجه بیشتری قرار گرفته است. بر پایه مطالعات مشخص شده، اولاً، مذهب به ندرت ریشه تروریسم بوده و تروریسم بیشتر وابسته به موقعیت است. ثانیاً مذهب می‌تواند در فرهنگ خشونت مورد سوء استفاده قرار گیرد. جورگنسمیر^۱ (۲۰۰۵) در تحقیق خود به این نتیجه دست یافته است مذهب به خودی خود به خشونت منجر نمی‌شود. تنها زمانی که مذهب با جنبش‌های مربوط به تغییرات اجتماعی یا سیاسی - که از آنها هنجارهای به کارگیری خشونت برداشت می‌شود - همراه می‌شود، به خشونت می‌انجامد. (Juergensmeyer, 2005: 17). رهبران گروه‌های تروریستی، از گرایش‌های مذهبی کسانی که آمادگی دست زدن به رفتارهای خشونت‌آمیز دارند، بهره‌گیری و رفتارهای تروریستی را با نام دین توجیه می‌کنند. پیروان دین‌های گوناگون نیز با بررسی آموزه‌های سنتی ادیان خود، می‌توانند آموزه‌های غیرخشونت‌آمیز ادیان را دریابند. (Aref, 2003: 17).

مسئله تکفیر در جهان اسلام

یکی از معضلات اساسی در میان مذاهب اسلامی، مسئله تکفیر مخالفان است؛ به این معنی که در مقاطعی از تاریخ، گروه‌هایی از مسلمانان، مخالفان خود را کافر نامیده‌اند. این مسئله نه تنها میان شیعیان و اهل تسنن، بلکه در میان فرق مختلف اهل سنت نیز مشاهده می‌شود. برای مثال، محمدبن موسی حنفی، قاضی دمشق، شافعی‌ها را تکفیر کرده، یا ابوحامد طوسی حنبله را رمی به تکفیر کرده است (علیزاده، ۱۳۹۱، ج ۲، ۲۷۹). ولی در این گونه دیدگاه‌ها توجه به دو نکته اهمیت اساسی دارد: نخست آنکه چنین فتاوایی در تاریخ اسلام امر رایجی میان اندیشمندان بزرگ نبوده است و دوم اینکه، هرچند چنین نظریاتی در میان مذاهب مختلف دیده می‌شود، هیچ‌یک از مذاهب اسلامی حکم به استباحه خون و مال مخالفان خود نداده‌اند.

فتنه تکفیر به همراه اباحه خون، مال و ناموس در تاریخ اسلام، با خوارج آغاز می‌شود، بر بهاری در قرن چهارم براساس این مبنا، خون و مال مسلمانان را مباح می‌شمارد و به کشتار و غارت اموال مسلمانان می‌پردازد. در عصر حاضر نیز، وهابیت و گروه‌های افراطی سلفی تحت حمایت وهابیت افراطی چنین رویکردی را در پیش گرفته‌اند و براساس آن، تیغ تکفیر را در حوزه نظر و عمل بر پیکر مسلمانان فرود می‌آورند. کشتارهایی که در عراق، سوریه، پاکستان، الجزایر و سایر مناطق اسلامی



توسط تروریست‌های تکفیری صورت می‌گیرد، ریشه در همین دیدگاه دارد. کفر یکی از واژه‌های پرکاربرد تروریسم تکفیری است و تروریست‌ها مخالفان خود، از جمله مسلمانان ناهمسو را به کفر متهم می‌کنند و در راه کشتن آنان قدم برمی‌دارند. تقابل ایمان و کفر مفهوم محوری قرآن را تشکیل می‌دهد. کفر در اصطلاح علم فقه و کلام، تفاوت‌هایی دارد. کفر در علم فقه معمولاً در برابر اسلام قرار می‌گیرد. در علم فقه حد نصاب مسلمان بودن و خروج از مرز کفر، جاری شدن شهادتین بر زبان است و کسی که شهادتین را نگوید، کافر می‌شود. (علیزاده، ۱۳۹۱: ۲۷۲). در این موارد کفر بیش‌تر به امور ظاهری مربوط است و بیانگر نوع تعامل مسلمانان با غیرمسلمانان است. اما در علم کلام، کفر در برابر ایمان به کار می‌رود و مفهوم و مرزهای کفر مورد بررسی قرار می‌گیرد. کفر در علم کلام انکار چیزی است که شأن آن ایمان آوردن به آن است و به عبارتی، انکار هر یک از متعلقات ایمان، موجب کفر می‌شود. این انکار گاهی در اموری است که باید به آنها ایمان تفصیلی داشت، مانند توحید، معاد، نماز و روزه و گاهی در اموری است که علم تفصیلی به آنها وجود ندارد و تنها می‌دانیم که اجمالاً در دین مسائلی وجود دارد، که در این موارد ایمان اجمالی کفایت می‌کند (علیزاده: ۲۷۳).

در قرآن کریم آیات بسیاری به متعلقات کفر اشاره کرده و برخی از این آیات متعلق کفر را خدا و پیامبر (ص) بیان کرده‌اند: کسی که به خدا و پیامبر ایمان نیاورد، پس ما برای کافرین آتشی افروخته آماده کرده‌ایم (فتح/ ۱۲). برخی از آیات متعلق کفر را قیامت و معاد ذکر کرده‌اند (سباء / ۸). بی‌شک، شرک به خداوند نیز جزء متعلقات کفر قرار می‌گیرد، زیرا شرک انکار وحدانیت و احدیت خداست و این امر بی‌شک، از مراتب بالای کفر است (سبحانی، الایمان و کفر: ۵۰). برخی آیات، انکار آیات الهی را به منزله کفر یا تفسیری از کفر بیان کرده‌اند که در حقیقت به انکار نبوت بازمی‌گردد (آل عمران/ ۴). در برخی از آیات، آیات خدا و قیامت با هم ذکر شده است (عنکبوت / ۲۳). در این میان، جامع‌ترین آیه‌ای که موارد و متعلقات کفر را بیان می‌کند. آیه ۱۳۶ سوره نساء است: «و هر کس به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگان و روز واپسین کافر شود، به راستی گمراه شده، گم راهی دور [از حق] دارد.»

متکلمان اسلامی با توجه به آیات و روایات، کفر را به اقسام مختلفی تقسیم کرده‌اند. این تقسیمات هر چند با عبارت‌های گوناگون بیان شده‌اند، تبیین‌کننده مفهوم کفر بوده، به شفاف شدن ابعاد آن کمک می‌کنند. در مجموع، کفر را می‌توان از چند بعد تقسیم کرد:



سطوح کفر: کفر می‌تواند در سطوح مختلف ظاهر شود: کفر اعتقادی، یعنی هر عقیده‌ای که به انکار یکی از متعلقات ایمان بینجامد یا با عقاید مسلم اسلامی در تضاد باشد؛ و کفر در گفتار و رفتار یعنی هرگونه گفتار و رفتاری که نشانگر تضاد با عقاید اسلامی است. البته هنگامی چنین گفتار و کرداری به کفر گفتاری و رفتاری می‌انجامد که سخن و رفتار از روی خوف یا نقص در عقل نباشد.

انواع کافران: کفر با توجه به رویکردی که به کفر دارند، به کافر گمراه (ضال)، کافر لجوج (جاحد)، کافر ستیزه‌جو (معاند) و کافر منافق تقسیم می‌شوند.

در اندیشه اسلامی، جان و اموال انسان بسیار محترم و گرامی است (مائده / ۳۲) و جدای از حرمت انسان، کشتن مؤمن عذابی دوجندان دارد (نساء / ۹۳). از نظر قرآن، معیار ایمان و کفر، اظهار شعائر اسلام و اقرار به مسلمانی است و در این صورت، کسی اجازه تعرض ندارد. در شأن نزول آیه ۹۴ سوره نساء آمده است که پس از غزوه خیبر، پیامبر گرامی اسلام (ص) اسامه بن زید را با جمعی به سوی برخی قریه‌های یهود در اطراف فدک فرستاد تا آنان را به اسلام دعوت کند. مردی از یهود که از حضور اسامه آگاهی یافت، نزدیکیان و اموال خود را در کنار کوهی جمع کرد و نزد اسامه آمد و شهادتین را گفت. اسامه او را به قتل رساند. پس از بازگشت به نزد رسول خدا رفت و جریان را برای آن حضرت نقل کرد. پیامبر گرامی (ص) به او فرمود: مردی را کشتی که به لا اله الا الله و انی رسول الله، شهادت داد؟ اسامه گفت: ای رسول خدا (ص)، او برای نجات از کشته شدن شهادت داد. رسول خدا (ص) فرمود: آیا دل او را شکافتی تا آگاهی پیدا کنی؟ (بحار الانوار، ج ۲۲: ۹۳)

روایات بسیاری نیز وجود دارد که مسلمانان را از تکفیر هم‌کیشان خود نهی کرده است. پیامبر خدا (ص) مرزهای بین ایمان و کفر را چنین بیان می‌فرماید: مأمور شده‌ام با مردم بجنگم تا هنگامی که کلمه توحید را بگویند. پس اگر کلمه توحید را گفتند، نمازها را انجام داده و به سوی قبله ما نماز خواندند، و مانند ما گوسفند را ذبح کردند، اموال و خون آنان بر ما حرام خواهد بود (صحیح بخاری، الصلاة، باب ۲۸: ص ۱۰۸).

در نگاه اندیشمندان اسلامی تکفیر مسلمان، بسیار نکوهش شده است. بسیاری از اندیشمندان شیعه، به تحریم تکفیر مسلمانان دیگر فتوا داده‌اند: از جمله می‌توان به شیخ صدوق، شیخ حسن صاحب جواهر، مرحوم حکیم، آملی، علامه مجلسی و ... اشاره کرد. تشیع با تکیه بر دلایل عقلی و نقلی به اثبات امامت می‌پردازد، اما نکته‌ای که نباید فراموش کرد، این واقعیت است که براساس نظر علمای شیعه، صرف نپذیرفتن



ولایت هرچند فرد را از دایره تشیع خارج می‌کند، سبب خروج از اسلام و تکفیر وی نمی‌شود (رک به: شرفالدین، بی تا).

بسیاری از علمای بزرگ اهل تسنن نیز به تحریم تکفیر مسلمانان فتوا داده‌اند. زاهر سرخسی، از شاگردان ابوالحسن اشعری، نقل می‌کند: ابو الحسن اشعری هنگام مرگ در منزل من بود که دستور داد همه یاران و شاگردان او را جمع کنم. وقتی همه جمع شدند، به آنها گفت: شاهد باشید که من هیچ‌یک از اهل قبله را به دلیل ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنم، زیرا همه آنها یک معبود را می‌پرستند و اسلام تمام آنها را در بر می‌گیرد (همان: ۳۸). عباراتی نیز از شافعی در این زمینه نقل شده است: من احدی از اهل قبله را بر اثر گناهی تکفیر نمی‌کنم (همان: ۳۲). ابوجعفر طحاوی می‌گوید: اهل قبله را تا هنگامی که به تعالیم پیامبر گرامی اسلام (ص) ایمان داشته باشند، مسلمان و مؤمن می‌نامیم ... و هیچ‌یک از اهل قبله را به دلیل ارتکاب گناه، مادامی که آن را حلال نشمارد، تکفیر نمی‌کنیم. (الطحاوی: ۲۱). قاضی عیاضی، از علمای بزرگ مالکی در قرن ششم، می‌گوید: اگر کسی درباره خداوند [چیزی] بگوید که با شأن و عظمت خداوند منافات داشته باشد، اما دشنام و رد خداوند نباشد و قصد کفر نداشته باشد، بلکه سخن وی معلول اجتهاد و تأویل وی باشد، او اهل بدعت می‌شود؛ اما این از مواردی است که سلف و خلف نسبت به تکفیر چنین شخصی اختلاف کرده‌اند (عیاض الحیصی، ج ۲: ۲۷۲).

به گفته ملا علی قاری (از علمای قرن یازدهم)، ابن حجر اعتقاد داشت: حق این است که در نظر بیشتر علمای گذشته و حال، ما هرگز اهل بدعت‌ها و اهو را تکفیر نمی‌کنیم، مگر آنکه سخن یا عمل آنان کفر صریح باشد، نه اینکه به دلالت التزامی بر کفر حمل شود، زیرا بنابر نظر دقیق‌تر لازم یک مذهب، به معنی آن مذهب نیست و به همین سبب در طول تاریخ مسلمانان با چنین افرادی در ازدواج، نماز بر مردگانشان و دفن آنان در مقابر مسلمین، همانند مسلمانان دیگر عمل می‌کرده‌اند، زیرا آنها هرچند خطاکار و گناه‌کارند و باید ایشان را فاسق و گمراه شمرد، اما آنان از کلام خود، اراده کفر نکرده‌اند (القاری، ج ۱: ۲۸۴). ملاعلی قاری در شرح فقه الاکبر ابوحنیفه، پس از آنکه برخی دیدگاه‌های علما را درباره تکفیر بیان می‌کند، در جمع میان اقوال می‌نویسد: هیچ‌یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شود و قول برخی مبنی بر کفر کسی که قائل به خلق قرآن است، یا رؤیت خدا را محال می‌داند یا شیخین را سب و لعن می‌کند و مانند آن، مشکل است، همان‌گونه که شارح العقاید می‌گوید. هم‌چنین به گفته شارح



مواقف، جمهور متکلمان و فقها معتقدند که هیچ‌یک از اهل قبله را نمی‌توان تکفیر کرد (همان: ۴۲۵).

علمای اسلامی با مطالعه دقیق آیات و روایات وارده به این نتیجه رسیده‌اند که در کتاب و سنت گاهی کفر در مقابل ایمان است؛ یعنی فرد ایمان ندارد، اما مسلمان است و تمام احکام اسلامی بر ایشان بار می‌شود و گاهی کفر در مقابل اسلام است که در این حالت دیگر فرد، مسلمان محسوب نمی‌شود و احکام اسلام بر آن بار نمی‌شود. همان‌گونه که اشاره شد، اندیشمندان اسلامی در این زمینه بحث‌های موشکافانه دقیقی انجام داده‌اند و آثار متعددی در باب ایمان و کفر نوشته و هر کدام براساس فهم خود به تقسیم کفر پرداخته‌اند. گاهی کفر را به اکبر و اصغر، گاهی به کفر ایمان و کفر جحود، گاه به کفر ایمان و کفر اسلام، برخی به کفر اعتقادی و کفر فقهی، بعضی به کفر مطلق و کفر معین و عده‌ای به کفر نعمت و کفر ملت تقسیم کرده‌اند. آنچه از تمام این تقسیمات به دست می‌آید، یک چیز است: هر کفری در کتاب و سنت به معنای خروج از اسلام نیست و همگی اتفاق دارند که کسی از اسلام خارج می‌شود و خروج عن المله پیدا می‌کند که منکر ضروری دین باشد (فرمانیان، ۱۳۹۳).

طی دهه‌های گذشته، در مصداق و موضوع اندیشه تکفیر تحولات و دگرگونی‌هایی ظاهر شده است. تحول اول این بود که تکفیر به جای فروعات، باورهای اعتقادی را نیز شامل شد. آنها در این دیدگاه بدعت و شرک را به تمام باورهای مخالف خود تسری دادند. در دومین تحول، تکفیر به سمت تکفیر حکام رفت و سیاسی شد. قبلاً تکفیر، مدنی بود و دلیل آن در مسائل سیاسی - اجتماعی دولت عربستان و وجود گروه‌هایی در این کشور بود. در تحول سوم، تکفیر از حاکمان به کل جامعه و گروه‌های اجتماعی سرایت کرد. در نتیجه، آنها با توده مردم درگیر شدند و فناوری رسانه هم به کمک آنها آمد و وحشت در عرصه عمومی را آغاز کردند و «نصر به رعب»، قاعده آنان شد. دلیل آنها این بود که چون حاکمان محافظ دارند، آنها را نمی‌توان ترساند، ولی در جامعه بهتر می‌شود رعب و وحشت ایجاد کرد. در این تفکر، کل شیعه تکفیر شد و فرقی نمی‌کند که شیعه ملتزم به اعتقادات خود باشد یا نه. در این دیدگاه، اول شیعه، بعد اهل سنت و در مرتبه آخر، غرب دشمن محسوب می‌شود.

بسترهای تاریخی تروریسم تکفیری

در میان مذاهب اسلامی، جریان تکفیری که به اباحه خون و مال مسلمانان انجامید، تنها در سه جریان تکفیری شامل خوارج، بریهاریان و وهابیان وجود دارد. دو گروه



خوارج و بربهاریان در تاریخ دفن شدند و اثری از دیدگاه‌های خشونت‌آمیز و افراطی آنها جز در منابع تاریخی به جا نمانده است.

خوارج: پیدایش فرقه خوارج به جنگ صفین بازمی‌گردد. آنان کسانی بودند که علیه امیرالمؤمنین علی(ع) در صفین و پس از ماجرای تحکیم، سر به شورش برداشتند. این افراد با اینکه خودشان حضرت علی (ع) را به متارکه جنگ و قبول حکمیت مجبور ساخته بودند، هنگامی که ماجرا برخلاف میل ایشان جریان یافت، سپاه حضرت علی(ع) را ترک کردند و در نزدیک نهروان اردو زدند. این افراد را خوارج، مارقین، محکمه اولی و حروریه نام نهادند. مهم‌ترین دیدگاه آنان این بود که مرتکب گناه کبیره کافر است و بر همین اساس، سایر افکار خود را پایه‌ریزی کردند. خوارج قبل از برپایی جنگ نهروان جنایات شرم‌آوری انجام دادند که در کتب تاریخی ثبت و ضبط شده است که از جمله آنها می‌توان به بریدن سر عبدالله بن خباب و همسر حامله‌اش اشاره کرد (تاریخ طبری، ج ۵، ۸۳). [با] بیانات محکم و دقیق حضرت امیر (ع) حدود هشت‌هزار نفر از آنها به کوفه بازگشتند و چهار هزار نفر دیگر جنگ نهروان را به راه انداختند. در این جنگ، اکثر خوارج کشته شدند و اندکی باقی ماندند. حضرت امیر(ع) بعد از جنگ نهروان فرمودند: من چشم فتنه را درآوردم و کسی جز من جرأت این کار را نداشت؛ بعد از اینکه ظلمت فتنه موج می‌زد و به اوج خود رسیده بود (نهج البلاغه، خطبه ۹۳). در نگاه خوارج میان ایمان و کفر واسطه‌ای نیست و مؤمن با ارتکاب یک گناه کبیره به کافران می‌پیوندد. آنها حکم گناه کبیره را مساوی با کفر، و قتل مرتکب آن را واجب می‌شمردند. یکی از نخستین عقاید خوارج تکفیر مرتکبین کبیره است، تا جایی که نظریه تکفیر را اساسی‌ترین نکته‌ای دانسته‌اند که خوارج بر آن اتفاق نظر دارند(ربانی گلیپایگانی، ۱۳۷۷). خوارج پس از جنگ نهروان و بر همین اساس، نقشه قتل حضرت امیر (ع) را طراحی کردند و آن حضرت را به شهادت رساندند.

کسانی که در باطن خارجی بودند، ولی جان خود را از مهلکه نهروان نجات داده بودند، به همراه خانواده مقتولین جنگ نهروان، هسته اولیه خوارج را پایه‌ریزی کردند و در دوران معاویه در نزد آنان از کفار بود، به قیام علیه معاویه دست زدند. گروه‌های متعددی از دل خوارج بیرون آمدند، ازارقه از مهم‌ترین و افراطی‌ترین افراد خوارج بود. نافع بن ازرق نه‌تنها مسلمانان را کافر می‌دانست، بلکه سرزمین آنها را سرزمین کفر و دارال حرب می‌خواند و هجرت از آنجا را بر خوارج لازم می‌شمرد. در نگاه وی ذبیح، ازدواج و میراث مسلمانان حلال نیست. کشتن زنان، اطفال و غارت اموالشان جایز است



و هر کس جهاد علیه مسلمانان را جایز نداند، کافر است. (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷: ۷۳۹). گروه‌های تندرو و افراطی خوارج در همان قرون نخستین از بین رفتند و تنها معتدل‌ترین آنها یعنی اباضیه باقی مانده است. این گروه در مقابل مواضع تند نافع بن ازرق، مسلمانان را کافر ندانسته و کفر آنان را به کفر نعمت تعبیر کرده است (فرمانیان، ۱۳۸۹).

بربهاری: ابومحمد حسن بن علی بن خلف بربهاری در قرن چهارم در روزگاری در بغداد سر برآورد که این شهر درگیر حوادث گوناگون بود و توطئه‌های مختلفی، خلافت رو به ضعف عباسی را دستخوش تغییر قرار می‌داد و در نتیجه، موجب از بین رفتن اقتدار حکومت می‌شد. این امر بربهاری را برای تشکیل یک جنبش مذهبی حنبلی مصمم می‌ساخت و موجبات برپایی آشوب و هرج و مرج از سوی او را فراهم می‌آورد. او به دلیل ارائه قرائتی بدعت‌آمیز از مکتب حنبلی، با اکثر گروه‌های مذهبی بغداد درگیر شد. اکثر سخنانش مخالف با مذاهب دیگر بود، اما به سبب دفاع سرسختانه از مذهب احمد بن حنبل و مقابله با اموری که از منظر خود کژدینی و بدعت در دین می‌دانست، نزد عده‌ای از حنبلیان جایگاه ویژه‌ای یافت و طرفداران و پیروانی گرد خود فراهم آورد. روش‌شناسی بربهاری همانند روش‌شناسی احمد بن حنبل، نقل‌گرایانه بود؛ با این تفاوت که وی گوی سبقت را از خود احمد به عنوان مبدع اندیشه نقل‌گرایانه می‌رباید. بربهاری بر آن بود که در مواجهه با قرآن و روایات و سایر آثار دینی، باید از هرگونه تعقل، تفکر و اظهارنظر خودداری کرد. وی تعقل و تفکر در این میدان را بی‌اعتبار می‌دانست (علیزاده، ج ۱: ۲۰۷). این در حالی است که در قرن چهارم و پس از آن، رفته‌رفته به علت ضعف‌های موجود در مکتب نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی، چهره‌های معتدل‌تری همانند اشعری، ماتریدی و طحاوی در دل اهل حدیث ظهور یافتند. در این شرایط، اندیشه‌های بربهاری بازگشتی به گذشته بود که چندان هم از آن استقبال نشد. بربهاری همراه یارانش در سال ۳۱۳ ق مسجد برائا در بغداد را که در آن زمان پایگاهی برای شیعیان به شمار می‌رفت، تخریب کرد و تصمیم گرفت مسجد را به گورستان تبدیل کند. به همین دلیل، عده‌ای از مردگان را در آنجا دفن کرد. لذا خلیفه عباسی دستور تعقیب و دستگیری بربهاری را صادر کرد. اما استاندار بغداد دستور داد دوباره مسجد را بنا کنند و بعضی از فقهای بغداد فتوا دادند که جنازه‌هایی را که به دستور بربهاری در مسجد دفن شده‌اند، بیرون بیاورند. گروه وی مجدداً در سال ۳۵۴ ق به مسجد حمله کردند و به بهانه برپایی مراسم عزاداری عاشورا، عده‌ای از



شیعیان را در آنجا کشتند. بنا به گفته ابن کثیر، تقریباً سالی نبود که پیروان بربهاری به مناطق شیعه‌نشین و مساجد آنان حمله نکنند و قائله‌ای به پا نوازند. برای نمونه، در سال ۳۶۲ق فتنه‌ای عظیم به پا کردند که موجب کشته شدن هزاران شیعه و به غارت رفتن اموالشان از سوی آنان شد. باز در همین سال، به سبب کشته شدن یک نفر از مخالفان آتش‌سوزی عظیمی در محله شیعه‌نشین کرخ به پا کردند، که در پی آن، خانه‌ها و اموال زیادی از شیعیان می‌سوخت. نزدیک به سیصد دکان و ۳۳ مسجد را به آتش کشیدند و هفده هزار نفر و به نقل ابن خلدون بیست هزار نفر کشته شدند. آنان در سال ۳۶۳ق مجدداً کرخ را به آتش کشیدند و شیعیان را کشتند. بار دیگر در سال ۳۷۵ق فتنه‌ای عظیم میان آنان و شیعیان رخ داد و از هر دو طرف عده زیادی کشته شدند (تاریخ ابن خلدون، ج ۴: ص ۴۴۷-۴۴۶).

در سال ۳۱۷ق فتنه عظیم دیگری میان پیروان بربهاری و اهل سنت صورت گرفت؛ به گونه‌ای که ارتش برای کنترل اوضاع وارد عمل شد. علت این بود که پیروان بربهاری در تفسیر آیه «أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» گفتند که خداوند روز قیامت پیامبرش را کنار خودش و بر روی عرش می‌نشاند (یعنی خدا را جسم و شبیه انسان‌ها دانستند)، اما سایر اهل سنت این تفسیر را نپذیرفتند و گفتند منظور شفاعت پیامبر(ص) در روز قیامت است. این دو نظریه سبب بروز فتنه و کشتار شد و عده کثیری از هر دو طرف به قتل رسیدند. کشتار اهل سنت به دست حنابله صورت گرفت (الکامل فی التاریخ، ج ۸: ۲۱۳). بربهاری سرانجام در سال ۳۲۹ق به علت جنایاتی که انجام داده بود، تحت تعقیب قرار گرفت و در اوج غربت در خانه زنی درگذشت.

گونه شناسی سلفی‌گری

سلفی‌گری و تروریسم تکفیری مفاهیمی هستند که نسبت میان آنها عام و خاص مطلق است، به این معنی که سلفی‌گری مفهومی وسیع و شامل طیف‌ها و جریان‌های مختلف اعتقادی و سیاسی می‌شود که مکتب تروریسم تکفیری یکی از مصادیق آن است. هرچند سلفی‌گری اصول و مبانی عام دارد، از نظر اعتقادی و از نظر سیاسی، تفاوت‌های اساسی میان مصداق‌های آن دیده می‌شود. نقطه آغازین اندیشه سلفی‌گری در بدعتی ریشه دارد که ابن تیمیه در قرن هفتم ایجاد کرد. وی برخلاف علمای اسلام، به مفهوم‌پردازی واژه سلف پرداخت و آن را در معنایی به کار برد که تا آن زمان، اندیشمندان اسلامی چنین معنایی را درباره سلف ارائه نکرده بودند. هرچند



رگه‌هایی از اندیشه سلفیه را می‌توان در احمدبن حنبل مشاهده کرد، ولی نمی‌توان وی را ابداع‌کننده سلفی‌گری برشمرد؛ زیرا در اندیشه احمد بیش از هر چیز مسئله نقل حدیث در واکنش به عقل‌گرایی افراطی معتزله [وجود] داشت (علیزاده، ج ۱: ۲۸۰). در واقع سلفیه فرقه‌ای نو ظهور است که غالباً از عقاید ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب پیروی می‌کند. مهم‌ترین بدعتی که ابن تیمیه بنیان نهاد، گسترش منابع تشریح به صحابه، تابعین و تابعین تابعین بود. ابن تیمیه با تکیه به حدیث خیرالقرون، سه قرن نخستین اسلام را بهترین قرون اسلام برمی‌شمارد و به همین سبب، برای کسانی که در این سه قرن زندگی کرده‌اند، مرجعیت در ابعاد مختلف قائل است. (برای اطلاع از چالش‌های نظری و تاریخی این دیدگاه رک به: البوطی، ۱۳۷۶). مهم‌ترین ویژگی این مذهب جعلی، نفی مذاهب اسلامی و دعوت مسلمانان به تبعیت محض و بدون اندیشه از گذشتگان است. به گفته سعید رمضان البوطی اندیشمند سنی، سلفیه پدیده‌ای ناخواسته و نسبتاً نوحاسته است که انحصارطلبانه مدعی مسلمانی است و همه چیز را جز خود، کافر می‌داند. فرقه‌ای خودخوانده که با به تن درکشیدن جامه انتساب به سلف صالح و با طرح ادعای وحدت در فضای بی‌مذهب، با بنیان وحدت مخالف است. سلفیه یعنی همان بستر وهابیت، مدعی است که هیچ مذهبی وجود ندارد و باید به عصر سلف، یعنی دوران صحابه، تابعین و تابعین بازگشت و از همه دستاوردهای مذاهب- که حاصل قرن‌ها تلاش و جست‌وجوی عالمان مذاهب مختلف بوده است و اندوخته‌ای گران‌سنگ از فرهنگ اسلامی در ابعاد گوناگون پدید آورده و با پاسداشت پویایی اسلام و فقه اسلامی، آن را به پاسخ‌گویی به نیازهای عصر توانا ساخته است- چشم پوشید و اسلام بلامذهب را اختیار کرد. سلفیه دستی به دعوت بلند می‌کند و می‌گوید، بیایید با کنار گذاشتن همه مذاهب، به سوی یگانه شدن برویم، اما با دست دیگر، شمشیر تکفیر برمی‌کشد و مدعی است که با حذف دیگران از جامعه اسلامی و راندن آنان به جمع کفار، جامعه اسلامی را یک دست می‌کند. در پشت این دعوت به بی‌مذهبی، دعوت به نوعی مذهب، نهفته است که گرفتار چنگال جمود و تنگ‌نظری است و اسلام را به صورت دینی بی‌تحرك، بی‌روح، ناقص، ناتوان و بی‌جاذبه به تصویر می‌کشد و با احیای خشونت و تعصب، راه را بر هرگونه نزدیک شدن به همدیگر می‌بندد (بوطی، ۱۳۷۶: ۲۵).

در حال حاضر، گاه سلفی و سلفی‌گری در مورد گروه‌ها و جریان‌هایی استفاده می‌شود که در تقابل با سلفی‌گری به معنای واقعی آن هستند. این در حالی است که نه‌تنها میان سلفی‌گری و فرقه‌ها و مذاهب کلامی و فقهی اهل سنت تفاوت‌های



اساسی وجود دارد، بلکه در درون جریان سلفی‌گری نیز تضادها و تفاوت‌های بسیاری دیده می‌شود و همین امر موجب ایجاد جریان‌ها و طیف‌های مختلف درون سلفی شده است. گرایش‌های سلفی مناطق مختلف جهان اسلام، اگرچه ارتباطات وثیقی باهم دارند، اما اختلافات فراوانی نیز در میان آنها یافت می‌شود. با نگاهی به این جریان‌ها می‌توان در مجموع سه عامل، شامل: «عقاید، سیاست و روش» را در اختلافات درونی سلفی‌گری مشاهده کرد. این اختلافات در حوزه عقاید ناشی از توجه و میزان پایبندی هر کدام از این گروه‌ها به مبانی عام سلفی‌گری است. برای مثال، در حالی که وهابیان بر حدیث به عنوان منبع معرفتی خود بسیار تأکید دارند، اهل قرآن توجه چندانی به حدیث ندارند و به طور مستقیم به کتاب مراجعه می‌کنند؛ یا در حالی که وهابیان با تصوف مخالف‌اند، مکتب دیوبند به دو اصل طریقت (تصوف) و شریعت پایبند است (فرمانیان، ۱۳۸۸). یکی دیگر از عوامل اختلاف میان سلفیان، «سیاست»، یعنی مسائلی مانند: حد و مرز حضور در سیاست، چگونگی تعامل با دولت و موضع‌گیری در برابر مخالفان است. گاهی دو جریان سلفی از نظر عقاید و حتی مواضع سیاسی با یکدیگر مشابه هستند، اما از نظر روش رسیدن به هدف‌ها با یکدیگر تفاوت دارند. با توجه به این عوامل، سلفی‌گری به گونه‌های مختلفی تقسیم شده است که ما در این بخش، یکی از این تقسیم‌بندی‌ها را مورد اشاره قرار می‌دهیم.

سلفی‌گری تکفیری

سلفی‌گری تکفیری به گرایشی از سلفیون گفته می‌شود که مخالفان خود را کافر می‌شمارند. براساس مبنای فکری آنان میان ایمان و عمل تلازم وجود دارد، به این معنی که اگر کسی ایمان به خدا داشته باشد و مرتکب گناه کبیره شود، از دین خارج و کافر شمرده می‌شود. چنین دیدگاهی موجب شده است که مسلمانان را به علت انجام دادن امور مذهبی خود، در ردیف مشرکان قرار دهند و در نتیجه آنان را واجب‌القتل شمارند. این گروه مسلمانان را از آن جهت که همانند آنها نمی‌اندیشند و به باور آنها مشرک هستند، کافر می‌دانند. مهم‌ترین نوع سلفی‌گری تکفیری که مسلمانان را تکفیر می‌کند، شاخه اصلی وهابیت است. شاید برخی از محققان نام نهادن وهابیت به سلفیه را نپسندند و معتقد باشند که افکار وهابیت، با آرا و افکار سلف ارتباطی ندارد و هیچ‌یک از سلف، اعتقادات وهابیت را قبول ندارند. اگرچه این حرف حق است، ولی امروزه با تبلیغات فراوان آل سعود و وهابیت، اطلاق سلفیه بر آنان پذیرفته شده و تمام



مباحث سلفیه، بیشتر حول آرا و افکار سلفیانی می‌چرخد که تفکرات ابن تیمیه و ابن قیم جوزی را پذیرفته‌اند. بنابراین، ما وهابیت را به عنوان یکی از مهم‌ترین جریانهای سلفی عصر حاضر می‌شناسیم (فرمانیان، ۱۳۸۸).

سلفی‌گری جهادی

نظریه‌پردازی درباره سلفی‌گری جهادی ریشه در اندیشه‌های سید قطب، رهبر شاخه انقلابی اخوان المسلمین مصر، دارد. سید قطب با برشمردن مفاسد عصر حاضر، جهان امروز را جامعه جاهلی معرفی می‌کند. وی که متأثر از اندیشه‌های ابوالعلی مودودی بود، برخلاف نظر مودودی نه تنها کشورهای غیراسلامی، بلکه کشورهای اسلامی را نیز به علت اجرا نکردن قوانین اسلامی، جوامع جاهلی نام می‌نهد و می‌گوید: هر جامعه‌ای که اسلامی نباشد، جاهلی است. اگر بخواهیم تعریف دقیق‌تری ارائه دهیم، باید بگوییم که جامعه جاهلی جامعه‌ای است که در ایمان، عقاید و قوانین آن چیزی به غیر خدا پرستش نمی‌شود. طبق این تعریف، همه جوامعی که در حال حاضر وجود دارند، در قلمرو جاهلیت قرار می‌گیرند. سید قطب در چنین شرایطی جهاد را مطرح می‌کند و بیان می‌دارد که در این شرایط، مسلمانان وظیفه دارند برای برپایی دین، چه با کفار چه با حاکمان کشورهای اسلامی، جهاد کنند (فرمانیان، ۱۳۸۸). گروه دیگری که در ایجاد اندیشه سلفی‌گری جهادی تأثیر داشت، مانیفست جهادی گروه جماعت اسلامی مصر بود که توسط عبدالسلام فرج نوشته شده بود.

اگرچه در دیدگاه‌های سید قطب و عبدالسلام فرج جنگ، اختلاف فرقه‌ای و حمله و کشتار عامه مردم و علما به علت اختلاف عقیده جایگاهی نداشت، سلفیان تکفیری با انحراف در اندیشه سلفی‌گری جهادی، این جریان را به نفع خود مصادره کردند. این جریان به جای مبارزه با کافران وارد مبارزه عقیدتی درون دینی شد و بر جنبه‌های فرقه‌گرایی خود افزود و به ابزاری در دست متعصبان و گروه‌های تکفیری تبدیل شد. فجیع‌ترین جنایت‌ها به دست گروه‌های وهابی و تروریستی در کشورهای اسلامی انجام می‌شود، ولی این گروه‌ها می‌کوشند با سوءاستفاده از مفهوم مقدس جهاد، خود را به عنوان چهره‌های جهادی معرفی کنند.

سلفی‌گری تبلیغی

این نوع از سلفی‌گری محور فعالیت خود را تبلیغ اندیشه‌ها و مبانی سلفی‌گری قرار می‌دهد. هرچند در ماهیت این نوع سلفی‌گری نیز تکفیر مخالفان دیده می‌شود، در



ظاهر، نسبت به جهاد و مبارزه با مسلمانان کمتر تأکید می‌کند (جهان‌تیغ، ۱۳۹۳). سلفی‌گری تبلیغی تلاش دارد با بهره‌گیری از فناوری‌های پیشرفته ارتباطی، گفتمان سلفی‌گری را جهانی سازد. این جریان می‌کوشد علاوه بر تبلیغ معارف خود، با القای شبهه، عقاید مسلمانان را به چالش بکشد. در این میان، شبکه جماعت تبلیغ یکی از شاخه‌های فعال سلفی‌گری تبلیغی است.

سلفی‌گری سیاسی

این نوع سلفی‌گری با وجود داشتن اهداف اعتقادی، بیشتر در پی دستیابی به اهداف سیاسی و به دست آوردن قدرت سیاسی است. برای سلفی‌گری سیاسی می‌توان حزب جمعیت العلمای اسلام در پاکستان را نام برد که می‌کوشد از طریق حضور در انتخابات مجلس و به دست آوردن کرسی‌های بیشتر و با حضور در مراکز تصمیم‌گیری پاکستان، نفوذ خود را در این کشور افزایش دهد.

سلفی‌گری اصلاحی

سلفی‌گری اصلاحی از نظر مفهومی و روشی با گونه‌های دیگر سلفی‌گری متفاوت است. این نوع سلفی‌گری در واکنش به عقب‌ماندگی و ضعف جهان اسلام و مسلمانان شکل گرفت. پیروان سلفی‌گری اصلاحی علت عقب‌ماندگی جهان اسلام را فراموشی میراث اسلامی و عمل نکردن به تعالیم اسلامی بیان می‌دارند. هدف اصلی این گروه، ایجاد تقریب و هم‌گرایی در جهان اسلام بود و مراد از سلف، نه بازگشت به مواضع و کارهای صحابه و تابعین و تابعین تابعین، بلکه بازگشت به اصول و فرامین اسلام است که در کتاب و سنت آمده است (علیزاد: ۱۰۲).

خاستگاه اندیشه تروریسم تکفیری

هرچند در میان مذاهب اسلامی تکفیر به چشم می‌خورد، ولی تکفیری که به اباحه خون، مال و نوامیس مسلمانان بینجامد، تنها در سه گروه خوارج، بریهاری و وهابیت وجود دارد. دو گروه خوارج و بریهاری به تاریخ پیوستند و امروز تنها وهابیت و سلفیان تکفیری نمایندگی این دو گروه را برعهده دارند. در میان سلفی‌گری، سلفی‌گری تکفیری رسماً به تکفیر مسلمانان می‌پردازد و بی‌آنکه به متعلقات ایمان و کفر توجهی کند، هر دیدگاهی را که با عقاید آنها ن سازد، محکوم به کفر و ارتداد می‌داند.



ابن تیمیه : هرچند ابن تیمیه نظریه پرداز پروژه تکفیر در جهان اسلام است، در روزگار او، دیدگاه تکفیری وی از مرز نظریه پیش تر نرفت و در حوزه عمل به اباحه خون و مال مسلمانان نینجامید. با این حال در حوزه نظری، اندیشه تکفیری در چند قرن گذشته، ریشه در دیدگاه های ابن تیمیه دارد و وهابیت و سایر گروه های تکفیری، دیدگاه تکفیری خود را از ابن تیمیه گرفته اند.

دیدگاه ابن تیمیه درباره تکفیر سرشار از تعارض و تضاد است، بدین معنی که با مراجعه به برخی آثار ابن تیمیه، وی را شخصیتی ضد تکفیر می یابیم، اما در برخی دیگر از آثارش، چنان تیغ تکفیر را بر فرق جامعه اسلامی فرومی آورد که انسان شگفت زده می شود. ابن تیمیه در مجموع الفتاوی، به تفصیل درباره اقسام تکفیر، شرایط و حرمت تکفیر سخن گفته است. وی ابتدا تکفیر را به بخش مطلق و معین تقسیم می کند و به کلام و فعل یا اعتقادی که با مبانی اسلام در تضاد و تناقض است، همچنین به صورت مطلق به کسی که چنین دیدگاهی داشته باشد، کافر اطلاق می شود، اما فرد خاصی مورد نظر نیست. تکفیر معین حکم به تکفیر شخص معین و خاصی است که عملی را در تضاد با اصول و مبانی اسلام انجام داده است و به سبب وجود شروط تکفیر در وی و نبودن مانع، کافر خوانده می شود. به گفته ابن تیمیه، باید میان تکفیر مطلق و معین تفاوت قائل شد، یعنی چنین نیست که هر کس فعلی را منطبق با کفر انجام داد، کافر است (ابن تیمیه، ج ۳: ۱۱۶). ابن تیمیه تکفیر افراد معین را هرچند دیدگاه های بدعت آمیز داشته باشد را جایز نمی شمارد و فتوا می دهد که هیچ کس نمی تواند احدی از مسلمانان را تکفیر کند، هرچند خطاکار باشند، تا وقتی که حقیقت برای آنها تبیین و شبهه زدوده شود (ابن تیمیه، ج ۶۸، ۱۲۲).

ابن تیمیه در شرایط تکفیر فرد یا گروه معین دو اصل را بیان می کند: نخست آنکه فرد از گفته یا عمل خود قصد کفر کرده باشد و دوم، از نظر علمی، حجت بر وی تمام باشد. وی موانعی را نیز برای تکفیر ذکر می کند که در صورت وجود این موانع نمی توان فردی را کافر شمرد. از نظر او، موانع تکفیر معین در چهار مورد خلاصه می شود: جهل، خطا، ناتوانی و اجبار. به اعتقاد وی، هر یک از این موانع می تواند مانع تکفیر فرد یا افراد معین شود (ابن تیمیه: ۳۱۱).

رویکردهای متعارض در اندیشه ابن تیمیه بسیار دیده می شود، او گاه به شدت با عقل گرایی مخالفت می کند و گاه چنان در مباحث عقلی وارد می شود که گویی تنها عقل را منبع مشروعیت می شناسد. او با فلسفه و منطق به شدت مبارزه می کرد، اما



در استدلال‌های خود به مناسبت‌های گوناگون، از انگاره‌های منطقی و فلسفی بهره می‌گرفت. در مسئله تکفیر نیز چنین وضعیتی به خوبی دیده می‌شود. وی هنگامی که به صورت کلی به تبیین موضوع تکفیر می‌پردازد، دیدگاهی نسبتاً معتدل ارائه می‌کند، اما برخلاف گفته‌های خود در مواضع دیگر، رویکردی کاملاً تکفیری در پیش گرفته است. اظهار نظرها و برخوردهای تند و تعصب‌آمیز وی با سایر شخصیت‌های اسلامی برای کسی که با دیدگاه‌های وی در حوزه تکفیر آشنا باشد، بسیار شگفت‌آور و تعجب‌برانگیز است. او بدون توجه به متعلقات ایمان و کفر، چه مطلق و چه معین، به تکفیر مذاهب و رهبران بزرگ مذاهب اسلامی پرداخته است. ابن تیمیه درباره مکتب معتزله و اشاعره معتقد است که معتزله مخانیث جهمی‌اند و آنان نزدیک‌ترین افراد به فیلسوفان صابئی‌مذهب روم هستند. وی همچنین هر کسی را که در مسئله صفات دیدگاهی همانند آنان دارد، در ردیف آنان برمی‌شمارد. وی اشعریه را نیز مخانیث معتزله شمرده است (ابن تیمیه، ج ۸: ۲۱۶-۲۱۵).

ابن تیمیه از یک سو، فلسفه و فیلسوفان را طرد و دیگران را از نزدیک شدن به منطوق و فلسفه منع می‌کند و از سوی دیگر، خود فلسفه می‌خواند (البوطی، ۱۳۷۶: ۱۹۵) و به تکفیر فیلسوفان می‌پردازد و آنها را در ردیف کفار می‌داند (ابن تیمیه، ج ۴: ۱۷۴ و ج ۹: ۱۹۲). وی متصوفه و عارفان را که اکثریت اهل تسنن را تشکیل می‌دهند، اولیای شیطان می‌خواند و رهبران آنان را کافر و ملحد معرفی می‌کند (ابن تیمیه، ج ۱۳: ۱۰۰). به عقیده ابن تیمیه، چنین افرادی باید توبه داده شوند و اگر چنین نکردند، باید گردن زده شوند. (ابن تیمیه، ج ۲: ۲۹۶). ابن تیمیه شیعه را تکفیر می‌کند و آنها را باب شرک می‌شمارد (ابن تیمیه، ج ۲۷: ۹۲). یکی از عواملی که سبب شد ابن تیمیه در میان مذاهب اسلامی، اعم از شیعه و اهل تسنن، منزوی و مطرود شود، همین دیدگاه‌های تکفیری اوست. البته فتاوی او مستمسک قتل و غارت مسلمانان قرار نگرفت و صرفاً اندیشه تکفیری وی در حوزه نظری، مذاهب اسلامی را به چالش کشید. همین عامل سبب شد که تمام مذاهب اهل سنت علیه وی اقامه دعوا کنند و وی سالیان متمادی از عمر خود را در زندان بگذراند.

محمد بن عبدالوهاب: اندیشه‌های تکفیری ابن تیمیه پس از وی دوام نیاورد و از میان رفت، اما در قرن دوازدهم هجری قمری جریان وهابیت در نجد عربستان به رهبری محمد بن عبدالوهاب و با پشتیبانی و حمایت موثر انگلستان شکل گرفت. جریان وهابیت بی‌توجه به مبانی نظری ابن تیمیه و با تکیه بر دیدگاه‌های تکفیری



وی، خون و مال مسلمانان را مباح شمرد و جنایت‌های بسیاری براساس دیدگاه‌های وی و اتباع وی در جهان اسلام، شکل گرفت. اندیشه‌های ابن تیمیه با قرار گرفتن در قالب اندیشه‌های وهابی، افراطی‌تر شد و اندیشه تکفیری جنبه عملی به خود گرفت. محمدبن عبدالوهاب به مبانی ابن تیمیه وفادار نماند، چارچوب اعتقادی و فقهی تکفیر را شکست، مسلمانان را تکفیر و با آنها به جنگ پرداخت. در طول تاریخ اسلام به جز خوارج، کسی مانند محمدبن عبدالوهاب مسلمانان را تکفیر نکرده است. تمام کتب و رساله‌های اعتقادی وی مملو از تکفیر مسلمانان و علمای اسلامی است. سنت تکفیر در نسل محمدبن عبدالوهاب (آل شیخ) همچنان تداوم یافته و سلاطین آل سعود نیز ابزار اجرایی تکفیر بوده‌اند. از سوی دیگر نیز، سلاطین آل سعود برای رسیدن به اهداف سیاسی خود از حربه تکفیر بهره‌های بسیاری بردند. هنگامی که ملک عبدالعزیز پس از سال‌ها جنگ و خونریزی بر مکه و مدینه مسلط شد، علمای حرمین را مجبور کرد توبه نامه‌ای بنویسند که در آن مسلمانان این دو شهر مقدس رسماً تکفیر شدند (محمد العاصمی، الدرر السنیه، ج ۱: ۳۱۴ به نقل از علیزاده، همان). در میان فتاوی وهابیان، ردپای تکفیر بسیار دیده می‌شود. آنان حتی وهابیانی را که مسلمانان شهرهای غیر وهابی را دوست دارند، کافر می‌شمارند. در نگاه آنان، ابن عربی و ابن فارض، کافرترین مردم روی زمین‌اند و نه تنها دولت عثمانی کافر است، بلکه کسی که آن را تکفیر نکند نیز کافر است (همان: ۱۲۱ و ۳۶۶ و ۴۲۹). محمدبن عبدالوهاب متأثر از خلق و خوی بدوی (میل به قتل و غارت و وسوسه غنایم)، به جای بیان روش‌های متعارف علمی در برخورد با مخالفان، راه تکفیر و حذف فیزیکی و خشونت آمیز را در پیش گرفت و کسانی را که به کتاب و عقاید او عمل نمی‌کردند، به جرم کفر و شرک، مستحق شمشیر می‌دانست. پیروان وی به هر منطقه وارد می‌شدند، به قتل و غارت می‌پرداختند؛ از میان آنها می‌توان به قتل و غارت شهرهای مهم حجاز، سوریه و عراق، به ویژه کربلا اشاره کرد (لوتسکی، ۱۳۵۴: ۱۲۱).

با گذشت زمان و دور شدن از مبدأ رسالت و نیز بی‌توجهی به حقیقت قرآن و سنت و بسنده کردن به ظواهر اسلام، کم‌کم اسرائیلیات و معجولات حاکمان اموی و عباسی و فرقه‌های کلامی و سیاسی و نسبت دادن آنها به پیامبر و خلفای راشدین و صحابه در میان مسلمانان رواج یافت (الله بداشتی، ۱۳۹۳: ۹۴).

آنچه شرایط امروز وهابیت را از گذشته متفاوت کرده است، راهبرد به کار گرفته‌شده توسط وهابیان است؛ اگر آنان در گذشته رسماً به جنگ مسلمانان می‌رفتند، امروزه به سبب ضعف و افول اندیشه‌های وهابیت، دشمنان خود را اولویت‌بندی کرده‌اند؛ به این



معنی که در ظاهر از تکفیر برخی از گروه‌های اهل سنت دست کشیده‌اند و آنان را برای تکفیر برخی دیگر از فرقه‌های اسلامی تهییج و از این فرقه‌ها به عنوان متحدان تاکتیکی استفاده می‌کنند. تمام تلاش تکفیری‌ها برای انتساب خود به احمدبن حنبل به‌منظور مقابله با بحران مشروعیت در جهان اسلام است. ولی با نگاهی اجمالی به مبانی اندیشه‌ای احمدبن حنبل با تفاوت‌های عمده این دو دیدگاه آشنا می‌شویم. احمد دیدگاه تند اهل حدیث را که مستند به اندیشه عثمانی بود تعدیل کرد و فرقه‌های مختلف و متضاد را نظام بخشید، اما سلفیه نه‌تنها میان فرقه‌های اسلامی آتش نفاق و اختلاف را شعله‌ور کرد، بلکه موجب ایجاد شکاف داخلی در مکتب حنبلی شد. احمد بن حنبل برای تثبیت جایگاه اهل بیت در میان اهل سنت تلاش بسیاری کرد، در حالی که سلفیه چنین عملی انجام نداده و ابن تیمیه به انکار فضایل حضرت علی(ع) پرداخته است. زاهد کوثری در این باره می‌گوید: از تمام آثار ابن تیمیه و هر قدمی که برداشته، بغض او نسبت به علی(ع) آشکار است. وی در جای دیگری می‌گوید: آن قدر که ابن تیمیه در کتاب منهاج به علی(ع) توهین کرده، خوارج نیز توهین نکرده‌اند (عابدی، ۱۳۹۰: ۱۹). در سلفی‌گری ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب مواردی دیده می‌شود که هیچ‌یک در اندیشه احمدبن حنبل سابقه ندارد؛ مسائلی مانند: توسل، کاستن از مقامات بالای پیامبر(ص) و تبرک، از مواردی است که در اندیشه احمدبن حنبل نبود و سلفیان آنها را ابداع کرده‌اند (علیزاده، ج ۱: ۱۹۵).

پیروان محمدبن عبدالوهاب که به اسم وهابی شناخته می‌شوند، لفظ سلفی را بر خود نهاده و با همین لفظ از مرام و اعتقاد خود یاد می‌کنند. سلفیت مفهومی است که در دیدگاه محمدبن عبدالوهاب و پیروان وی دچار دگردیسی شد. جریان وهابیت ادبیات سلفی‌های کلاسیک ماقبل عربستان و ابن تیمیه را تغییر داد و از این مفاهیم برای پروژه‌ها و اقدامات سیاسی خود یک پایه و اساس توجیهی بنا کرد. وهابیت اندیشه‌های غیراسلامی خویش را به عنوان تفکر سلف به جهانیان عرضه می‌کند و با حربه تکفیر به تفرقه میان مسلمانان دامن می‌زند. اگرچه تکفیر در ادبیات کلاسیک مسلمانان جای دارد، بنا به دلایلی به عمل نمی‌رسید و تکفیرهای مصداقی دیده نمی‌شد، یعنی درباره تکفیر توضیح داده می‌شد، اما خیلی کم بود که فردی به تکفیر حکم بدهد. اما در فتوای سلفی‌گری وهابی و سلفیت تحت حمایت وهابیت می‌بینیم که یک نوع تکفیر عمومی و مصداقی صورت می‌گیرد. محمدبن عبدالوهاب هر کسی را که عقاید او را قبول نداشته باشد کافر و بلکه مشرک می‌داند. وی سفر برای زیارت را



نه تنها حرام می‌داند، بلکه این عمل را شرک دانسته، قتل زائران قبر رسول خدا (ص) را جایز می‌داند. محمدبن عبدالوهاب قبر پیامبر(ص) را بت و تعظیم آن را عبادت و شرک می‌داند(عابدی ، ۱۳۹۰: ۲۱). براساس این وقایع می‌توان دریافت که مفاهیم قدیم، مانند: سلفیه و تکفیر، استحاله و در مفهوم جدید مورد استفاده قرار گرفته است.

مبانی اعتقادی تروریسم تکفیری

اندیشه تکفیری با تکیه بر مبانی غیراسلامی خود، عقاید و آموزه‌های کلامی اسلام را به چالش می‌کشد. این جریان با تغییری بنیادین در برخی از مهم‌ترین آموزه‌های اعتقادی اسلام، خون، مال و نوامیس مسلمانان را مباح و آنان را از مشرکان بدتر می‌شمارد. آنچه به اندیشه‌های تکفیری تشخص می‌دهد، دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی آن است. تفاوت مکتب تکفیری با سایر مذاهب اسلامی را باید در دل مباحث کلامی و اعتقادی جست‌وجو کرد. شبهات اندیشه تکفیری هرچند در قالب گزاره‌های فقهی بیان می‌شود، پیش‌فرض‌های اعتقادی دارد و ریشه‌یابی آنها را باید در عرصه مباحث کلامی و اعتقادی یافت. بدیهی است هر اندیشه‌ای که انسان درباره مسائل اعتقادی اظهار می‌دارد، برمبانی فکری او استوار است. در نتیجه، بررسی دیدگاه‌های سلفیه در باب موضوعات اعتقادی مستلزم آن است که روشن شود این دیدگاه بر مبنای کدام روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و معناشناسی بنا شده است.

دیدگاه وهابیت و سلفیت تکفیری برآیندی از مبانی روش‌شناختی آنان است. سلفیه همان‌گونه که در تاریخچه پیدایش و سیر تحول آن آشکار است، پیرو اصحاب اثر و اهل حدیث هستند که در مقابل اصحاب رأی و معتزله بودند و منابع اصلی معارف ماورای طبیعی را نقل می‌دانستند و برای تفکر عقلی اهمیت زیادی قائل نبودند. بر این اساس، وهابیت و سلفی‌گری تکفیری در حوزه روش‌شناسی، نقل‌گرا هستند؛ یعنی به جای تکیه بر عقل و نقل در کنار یکدیگر، صرفاً بر نقل تکیه می‌کنند و تنها اموری را می‌پذیرند که مستند نقلی مستقیمی داشته باشد و برای تفکر عقلی اهمیتی قائل نیستند. روش نقلی سلفیه را می‌توان به سه بخش ظاهرگرایی در قرآن، سنت پیامبر(ص) و اعتماد به سنت سلف تقسیم کرد (الله باداشتی، ۱۳۹۳: ۱۰۸). این جریان برای قرآن جایگاه رفیعی قائل است، اما بیش از آنکه به تدبر و تعقل در قرآن بپردازد، به ظاهر آن اهمیت می‌دهد و بدان بسنده می‌کند (الله باداشتی: ۱۰۹). ابن تیمیه صفاتی را که از ظواهر قرآن و سنت فهمیده می‌شود، به خدا نسبت می‌دهد و



قرآن را بری از مجاز و استعاره می‌داند و صفات خبری را براساس معانی ظاهری اثبات می‌کند (الله بداشتی، ۱۳۹۲: ۷۰).

از نگاه این جماعت، تنها اموری مشروعیت دارند که در منابع منقول ذکر شده باشند و هر عمل یا اندیشه‌ای که به طور مستقیم، در کتاب، سنت و آثار نیامده باشد، مشروعیت ندارد، هرچند حکم آن به صورت عام یا مطلق در منابع دینی وجود داشته باشد. چنین رویکردی در نقل‌گرایی مفرط آنان و دوری از عقل و خردورزی ریشه دارد. پیامد مهم نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی افراطی، سلف‌گرایی افراطی است. این جریان تا آنجا پیش رفته است که سلف را یکی از منابع تشریح می‌شمارد. آنان با تکیه بر حدیث خیرالقرون منابع تشریح را گسترش داده‌اند و سه قرن نخستین اسلام را نیز قادر به تشریح می‌دانند. چنین دیدگاهی و عدم استفاده از عقل در استنباط، سبب شده است که آنان صرفاً صورت ظاهر اعمالی را توسط سلف انجام شده است، مشروع بشمارند و دیگر به اطلاقات و عمومات توجهی نداشته باشند. به همین علت، گاه در میان فتاوی‌ای ایشان، نظراتی بسیار سخیف دیده می‌شود و تنها مستند آنها این است که این اعمال یا اشیاء در زمان صحابه، تابعین و تابعین تابعین انجام نشده یا وجود نداشته است. فتاوی‌ای مانند حرام بودن استفاده از پنکه، اتومبیل و تلگراف و یا انجام دادن اموری مانند مولد النبوی و دعا بر پیامبر(ص) بعد از اذان (علیزاده، ج ۲: ۴۰۳). به‌طور کلی، سنت‌گرایی سلفیه را می‌توان در سه اصل خلاصه کرد: ۱. ترجیح نصوص سنت بر نصوص کتاب خدا؛ ۲. ظاهرگرایی در سنت؛ ۳. ترجیح فهم سلف بر خلف در فهم سنت (الله بداشتی، ۱۱۶: ۱۳۹۳). نتیجه این رویکرد سلفیه از حیث روش‌شناسی در بخش نقلی مشکلات اساسی دارد، بطوری که نحوه رویکرد آنان به قرآن قابل اعتماد است، نه به سنت و نه به سلف (رک به: الله بداشتی، همان). گرچه در ادله فقهی تمسک به دلیل عقلی متأخر از کتاب، سنت و اجماع است، در مباحث اعتقادی تا حجیت عقل پذیرفته نشود، نه شرع ثابت می‌شود و نه نقل؛ چنان‌که خواجه نصیر طوسی می‌فرماید اگر حجیت عقل در تشخیص خوب، بد، زشت و زیبا پذیرفته نشود، شرع و حسن و قبح شرعی هم ثابت نمی‌شود (کشف المراد: ۳۰۳)؛ زیرا عقل است که ما را به سوی خدای مدبر، حکیم، ازلی و واجب الوجود رهنمون می‌شود. عقل است که می‌گوید لازمه حکمت خدا، ارسال رسل و اعزام نبی الهی است. عقل است که ایمان به پیامبر(ص) و تصدیق او را ضروری می‌گرداند و بعد از تصدیق نبی با عقل، گفته او حجیت می‌یابد (حر عاملی: ۷۷). در حالی که سلفیه از نظر روش‌شناختی،



در قرآن و در مسائل شناخت خدا و اسما و صفات او به ظاهرگرایی روی آورده و باب تعقل و تدبر را به دلیل ترس از تأویل بسته است. در سنت نیز نه تنها به ظاهر احادیث بسنده می‌کنند، بلکه سنت را اصل قرار می‌داده، قرآن را با سنت تطبیق می‌دهند؛ حال آنکه این سنت است که باید مطابق و مفسر کتاب باشد، نه برعکس. در اموری که شناخت حسی آنها در دنیا ممتنع است، در آخرت ممکن می‌دانند و قائل به رؤیت خدا در آخرت با چشم سر شده‌اند. آنان در نهایت، عقل را بی‌اعتبار کرده و به سنت سلف تمسک جسته‌اند، در حالی که خداوند امت‌های پیشین را به دلیل تقلید از سلف سرزنش کرده است (الله بداشتی، همان: ۱۳۹).

در حوزه معرفت‌شناسی بدیهی است که معرفت کنه ذات حق، آن گونه که شایسته مقام عز ربوبی است، به دلایلی که در بحث وجودشناسی بررسی می‌شود و به دلایل ضعف و نقص ابزارهای معرفتی ممکن نیست و این سخن، هم به دلایل عقلی و هم نقلی پذیرفته شده و سلفیه نیز در این نکته با عقاید امامیه هم‌داستان است. اما سلفیه تفکر در اسما و صفات حق تعالی را برخلاف امامیه جایز نمی‌داند (ابن تیمیه، در تعارض العقل والنقل، ج ۱: ۵). عدم تفکر در کنه ذات حق تعالی به این معنا نیست که تفکر درباره خدا و اسما و صفاتش مطلقاً منع شده باشد. در این باره، امام خمینی (ره) می‌فرماید: «که تفکر در ذات به یک مرتبه ممنوع است و آن تفکر در کنه ذات و کیفیت آن است و یا آنکه جمع بین اخبار ناهیه و آمره شود به اینکه یک دسته از مردم که قلوبشان طاق استماع برهان ندارند و استعداد ورود در این گونه مباحث ندارند، وارد نشوند، اما برای کسانی که اهل آن هستند راجح، بلکه افضل از جمیع عبادات است» (امام خمینی، ۱۳۷۸: ۱۵۹). نتیجه اینکه وقتی در سلفیه تقلید در اصول اعتقادی جایز، تفکر ممنوع و سؤال بدعت تلقی می‌شود، مجالی برای اندیشیدن وجود نخواهد داشت.

از ارکان معرفت مسائل فراطبیعی، شناخت هستی است. اعتقاد و موضع‌گیری هر کس در برابر حقایق مبتنی بر مبنای فکری او در هستی‌شناسی است. نقل‌گرایی، سلفیه را به دامن عقل‌ستیزی و حدیث‌گرایی افکنده است و از سوی دیگر، نقل‌گرایی و حدیث‌گرایی آنان را در حوزه معنی‌شناسی به دامن ظاهرگرایی می‌افکند که تشبیه و تجسیم در صفات خبری را به دنبال دارد و هر سه مبنا در حوزه هستی‌شناسی آنان را گرفتار حس‌گرایی کرده است؛ به گونه‌ای که در حوزه شناخت هستی، حس را معیار وجود معرفی می‌کنند. تبلور این حس‌گرایی بیش از همه در نگرش به عالم



برزخ شکل می‌گیرد، به این معنی که حیات انسان پس از مرگ، چون با حواس ظاهری قابل ادراک نیست، دیگر وجود ندارد. با تسامح می‌توان وهابیون را پوزیتویست جهان اسلام نامید، هرچند به جهان ماوراء اعتقاد دارند (علیزاده، ج ۲: ۴۴۲). بر این اساس، وهابیت اعتقاد دارد که خواندن اموات، به زیارت آنها رفتن و طلب حاجت کردن از آنها جایز نیست و از مصادیق شرک قلمداد می‌شود. همین نگاه انحرافی سبب شده است تا به مقابر اولیای الهی بی‌حرمتی کنند.

اندیشه تکفیری در حوزه معنی‌شناسی، به ظاهرگرایی اعتقاد دارد و بر این اساس، مجاز و تأویل در آیات و روایات را بر نمی‌تابد. رویکرد ظاهرگرایانه آنها نه تنها در حوزه صفات خبری، آنان را در گرداب تجسیم و تشبیه فرو برده، بلکه به صورت غیرمستقیم بر قرائت وهابی از توحید، شرک، ایمان و کفر سایه افکنده است. با توجه به معنی‌شناسی جریان تکفیر، مطلق خشوع و خضوع عبادت است و هر عملی که همراه با خشوع و خضوع باشد و برای غیر خدا انجام شود، عبادت تلقی می‌شود. این در حالی است که توحید عبادی یکی از متعلقات ایمان و خود مرگب از صورت عمل و نیت است. بنابراین، اگر صورت عمل منافی با توحید عبادی نباشد، اما نیت پرستش و اعتقاد به ربوبیت در آن نباشد، عبادت نیست، هرچند ممکن است خود صورت عمل نیز مشروع نباشد.

ابن تیمیه برای فرار از تأویل و تفسیر خلاف ظاهر آیات از یک‌سو، و فرار از تشبیه بین خالق و مخلوق از سوی دیگر، به اشتراک اسمی مفاهیم بین انسان و خدا و به عبارت دیگر، تعطیلی در فهم مدلول الفاظ و مفاهیمی که دلالت بر اسما و صفات الهی دارند، روی آورده است و این به معنی تعطیلی شناخت عالمانه خدا و بسنده کردن به فهمی عوامانه است. از دیدگاه ابن تیمیه، همان‌گونه که خالق و مخلوق در ذات تباین دارند، در صفات هم تباین مفهومی و مصداقی دارند. پس اگر می‌گوییم خدا سمیع و بصیر است و دست خدا بالای دست‌هاست و خدا استوای بر عرش دارد، چیزی از مدلول این الفاظ نمی‌فهمیم، چون طریق علم به استوای خدا بر عرش تنها سمع است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق: ۴۲).

از نظر مفهومی، هسته اصلی تکفیر بر تقابل توحید در برابر شرک استوار است. فرد مسلمان با ایمان به یگانگی پروردگار و تسری ایمان در گفتار و اعمالش از صف کفار جدا می‌شود. با ظهور اسلام و گرویدن مردم به دعوت الهی، جامعه اسلامی از متن جامعه جاهلی جدا و تقابل میان این دو نحوه ظهور جامعه تثبیت شد. در نتیجه، حق



و باطل با دوگونه مفهومی برآمده از توحید و شرک و متفرعات آن، به دوگانه ارزشی مثبت و منفی تبدیل شدند. جریان تکفیری براساس مبانی فکری خود و قرائتی که از مفهوم توحید ارائه می‌کند، تمام مسلمانان را به سبب انجام دادن امور مشروعی همانند توسل، طلب شفاعت و تبرک مشرک می‌شمارد. محمدبن عبدالوهاب مسلمانان این اعصار را از مشرکان قبل از اسلام بدتر می‌داند (علیزاده، ج ۲: ۳۲۰).

برمبنای معنی‌شناسی وهابیت که همان ظاهرگرایی است اموری مانند: توسل، زیارت، طلب شفاعت از اولیای الهی و سفر برای زیارت را مصداق عبادت نمی‌دانند و آن را موجب خروج از دین و ارتداد مسلمانان می‌شمارند. محمدبن عبدالوهاب مسلمانان را به علت انجام دادن این اعمال کافر می‌شمارد، در حالی که آنان نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، برای خدا حج و عمره به جای می‌آورند و خداوند را می‌پرستند و نه تنها در قلب و زبان، بلکه در عمل نیز موحدند (علیزاده، ج ۲: ۳۱۸). محمدبن عبدالوهاب حتی مسلمان بودن را مرکب از اقرار به زبان، تصدیق به قلب و اعمال می‌داند و معتقد است که اقرار به توحید خداوند، موجب حرمت خون و اموال آنان نمی‌شود (علیزاده، ج ۲: ۳۱۸). چنین قرائتی از توحید، یادآور اندیشه خوارج در باب ایمان است که به تلازم میان ایمان و عمل قائل بودند. آنان مرتکب کبیره را کافر و قتل او را جایز می‌دانستند (عابدی، ۱۳۹۰). وهابیت با تعریف ابداعی از توحید، هر عملی را که به نظرشان منافی با توحید وهابی باشد، هرچند نیت و انگیزه مشرکانه نداشته باشد، کفر تلقی می‌کنند و خون و مال مسلمانان را مباح می‌شمارند. تمام علمای وهابیت از آغاز تاکنون معتقدند که اقرار به شهادتین فایده‌ای ندارد و مانع تکفیر نیست و محترم بودن خون و مال صرفاً با اعتقاد به توحید، التزام به احکام آن، دوری از شرک و برائت از مشرکان امکان‌پذیر است (علیزاده، ج ۲: ۳۱۹).

نتیجه‌گیری

تکفیری که به اباحه خون، مال و نوامیس مسلمانان بینجامد، تنها در سه گروه خوارج، بریهاری و وهابیت وجود دارد. دو گروه خوارج و بریهاری به تاریخ پیوستند و امروز تنها وهابیت و سلفیان تکفیری نمایندگی این دو گروه را برعهده دارند. هرچند این تیمیه نظریه‌پرداز پروژه تکفیر در جهان اسلام معرفی می‌شود، ولی در روزگار او، دیدگاه تکفیری وی از مرز نظریه پیش‌تر نرفت و پس از وی دوام نیاورد، اما در قرن دوازدهم هجری قمری جریان وهابیت در شبه‌جزیره عربستان به رهبری



محمدبن عبدالوهاب، بدون توجه به مبانی نظری ابن تیمیه و با تکیه بر دیدگاه‌های تکفیری، خون و مال مسلمانان را مباح شمرد و با حمایت انگلستان و جنایت‌های بسیاری براساس دیدگاه‌های وی و اتباعش در جهان اسلام، شکل گرفت. اندیشه‌های ابن تیمیه با قرارگرفتن در قالب اندیشه‌های وهابی، افراطی‌تر شد و اندیشه تکفیری جنبه عملی به خود گرفت. محمدبن عبدالوهاب به مبانی ابن تیمیه وفادار نماند، و چارچوب اعتقادی و فقهی تکفیر را شکست، مسلمانان را تکفیر کرد و با آنها به جنگ پرداخت. پیروان محمدبن عبدالوهاب که به اسم وهابی شناخته می‌شوند، لفظ سلفی را بر خود نهاده‌اند و با لفظ سلفی از مرام و اعتقاد خود یاد می‌کنند. سلفیت مفهومی است که در دیدگاه محمدبن عبدالوهاب و پیروان وی استحاله و دچار دگردیسی شد. جریان وهابیت ادبیات سلفی‌های کلاسیک ماقبل عربستان و ابن تیمیه را تغییر داد و از این مفاهیم برای پروژه‌ها و اقدامات سیاسی خود یک پایه و اساس توجیهی بنا کرد. وهابیت اندیشه‌های غیراسلامی خویش را به عنوان تفکر اسلامی و سلفیه به جهانیان عرضه می‌کند و با حربه تکفیر به تفرقه میان مسلمانان دامن می‌زند.

اندیشه تروریسم تکفیری با تکیه بر مبانی غیراسلامی خود، عقاید و آموزه‌های کلامی و اسلامی را به چالش می‌کشد. این جریان با تغییری بنیادین در برخی از مهم‌ترین آموزه‌های اسلام، خون، مال و ناموس مسلمانان را مباح شمرد، آنان را از مشرکان بدتر می‌شمارد. آنچه به اندیشه‌های تکفیری تشخیص می‌دهد، دیدگاه‌های کلامی و اعتقادی آن است. تفاوت مکتب تکفیری با مذاهب اسلامی را باید در دل مباحث کلامی و اعتقادی جست‌وجو کرد. شبهات اندیشه تکفیری هرچند در قالب گزاره‌های فقهی بیان می‌شود، پیش‌فرض‌های اعتقادی دارد و ریشه‌های آن در عرصه مباحث کلامی و اعتقادی قابل مشاهده است. بدیهی است هر اندیشه‌ای که انسان درباره مسائل اعتقادی اظهار می‌دارد، بر مبانی فکری او استوار است. دیدگاه وهابیت و سلفیت تکفیری برآیندی از مبانی روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و معنانشناسی آن است.

مهمترین ویژگی‌های اساسی در حوزه عقاید وهابیت و سلفیت تکفیری را می‌توان در چند محور طرح کرد. در مورد توحید و شرک، اندیشه تکفیری با قرائتی که از مفهوم توحید ارائه می‌دهد، تمام مسلمانان را به سبب انجام دادن امور مشروعی همانند توسل، طلب شفاعت و تبرک مشرک می‌شمارد. آنان به دلیل ظاهرگرایی در حوزه معنی‌شناسی و نقل‌گرایی در حوزه روش‌شناسی در زمینه توحید اسماء و صفات گرفتار شرک شده و در گرداب تشبیه و تجسیم فرورفته‌اند. همچنین مبنای



ظاهرگرایانه آنان سبب شده که عبادت را بر معنی ظاهری آن یعنی خشوع و خضوع، حمل کنند. این نگرش نیز با آیات قرآن در تنافی است. با توجه به آیات قرآن، عبادت مفهومی مرکب از صورت (خضوع و خشوع) و نیت (ربوبیت و الوهیت) است. در نتیجه، خشوع و خضوع در برابر اولیای الهی بدون نیت پرستش و اعتقاد به ربوبیت نه تنها عبادت نیست، بلکه چون فرمان خداست، دارای اجر و ثواب نیز هست.

در مورد ایمان و کفر، جریان تکفیری با تعریفی غیرمترعارف از ایمان و در نتیجه، کافر شمردن مسلمانان، توجیه لازم را برای جنایات خود فراهم کرده است. یکی از لغزشگاه‌های مهم تروریسم تکفیری، بحث ایمان و کفر است. وهابیت همانند خوارج همه مسلمانان را تکفیر و در طول تاریخ خود به اباحه خون، مال و ناموس مسلمانان فتوا داده است. آنان با تحریف معنی ایمان، آن را اقرار به زبان، تصدیق به قلب و انجام دادن اعمال معرفی می‌کنند که این نظریه با اندیشه اسلامی در تضاد است. بنابر دیدگاه غالب در جهان اسلام و آرای مذاهب اسلامی، ایمان اقرار به زبان و تصدیق قلب است و عمل، درجات ایمان را مشخص می‌کند. وهابیت مسلمانانی را که به مناسک شرعی خود عمل می‌کنند، کافر و مهدورالدم معرفی می‌کند؛ در حالی که بسیاری از آیات و روایات، مسلمانان را از تکفیر اهل قبله و کسانی که شهادتین را به زبان آورده‌اند، منع می‌کند. درباره سنت و بدعت، وهابیت بدون توجه به ویژگی‌های بدعت و به دلیل مبنای معرفت‌شناسی خود (حدیث‌گرایی) و در نتیجه، سلف‌گرایی بیش از حد، هر امری را که به ظاهر جدید است، بدعت معرفی می‌کند. با این نگاه، تمام امور مستحدثه بدعت نامیده می‌شود. از سوی دیگر، وهابیت خود گرفتار بزرگ‌ترین بدعت شده و آن تسری منابع تشریح به عملکرد شخصیت‌های سه قرن نخستین اسلام است، هرچند در کتاب و سنت ریشه نداشته باشد. این جریان با تضییق دایره سنت و تعریف غیراسلامی از بدعت، بسیاری از اموری را که مطابق شریعت اسلامی است و تحت عمومات قرار می‌گیرد را بدعت می‌شمارد و به همین سبب مسلمانان را بدعت‌گذار معرفی می‌کند. براساس قرأت وهابیت از بدعت، اعمالی مانند صلوات بر پیامبر الهی (ص)، دعا پس از اذان، مولد النبی و سوگواری برای بزرگان دین، در ردیف بدعت قرار می‌گیرد و موجب تکفیر و اباحه خون و مال مسلمانان می‌شود.

در مورد حیات برزخی، جریان تروریسم تکفیری با تکیه بر مبنای هستی‌شناسی خود ارتباط مردگان را با دنیای زندگان مقطوع می‌شمارد و اعمالی هم‌چون توسل، زیارت و طلب شفاعت را افزون بر شرک بودن، بی‌فایده و بی‌ثمر می‌داند. نگاه انحرافی آنان به حیات برزخی سبب شده است که به مقابر اولیای الهی جسارت کنند.



منابع

- افتخاری، اصغر و علی شبستانی (۱۳۹۰)، راهبرد جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تروریسم، (فصلنامه آفاق امنیت، دوره چهارم، ش ۱۲).
- الله بداشتی، علی (۱۳۹۳) خدای سلفیه، قم: کتاب طه.
- ابن تیمیه، احمد (۱۴۱۶ق. ۱۹۹۵م)، مجموعه فتاوی، مروان کجک، مصر: دارالحکمه الطیبه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۳)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بوطنی، رمضان (۱۳۷۶)، سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه حسین صابری، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۱)، ازارقه، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، تهران.
- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶)، تروریسم و حقوق بین‌الملل، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- سبحانی، جعفر (۱۳۸۰)، وهابیت؛ مبانی فکری و کارنامه علمی، قم: مؤسسه امام صادق.
- سید رضی (بی‌تا)، نهج البلاغه، صبحی الصالح، قم دارالهجره.
- شرف الدین، عبدالحسین (بی‌تا)، الفصول المهمه، نجف: دارالنعمان.
- حاجیانی، ابراهیم و عبدالحسین ضمیری (۱۳۸۹)، پژوهش‌ها و مطالعات تروریسم، تهران: مؤسسه نشر کمیل.
- خبیری، کایک (۱۳۸۹)، امنیت بین‌الملل و تروریسم، پژوهشنامه ۴۵، گروه پژوهشی بین‌المللی پژوهشکده تحقیقات راهبردی، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات استراتژیک.
- جهان تیغ، حسین (۱۳۹۳)، پدیدارشناسی سیاست در جریان جماعت تبلیغ، مطالعات راهبردی بسیج، شماره ۶۳.
- دردریان، جیمز و دیگران (۱۳۸۲)، تروریسم، گردآوری و ویرایش علیرضا طیب، ترجمه وحید بزرگی و دیگران، تهران: نشر نی.
- دهموش عاملی، علی (۱۳۸۲)، دایره المعارف اطلاعات و امنیت در آثار و متون اسلامی، جلد اول، ترجمه غلامحسین باقری و رضا گرمابدری، تهران: انتشارات دانشگاه امام حسین (ع).
- ربانی گلیپایگانی، علی (۱۳۷۷)، فرق و مذاهب کلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
- طحاویه، ابی جعفر (۱۴۱۶ق)، متن العقیده الطحاویه، بیروت: دار ابن حزم.
- طبری، محمدبن جریر (بی‌تا)، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالمعارف.
- طیب، علیرضا (به اهتمام ۱۳۸۲)، تروریسم؛ تاریخ، جامعه‌شناسی، گفتمان و حقوق، تهران:



نشر نی.

- عابدی، احمد (۱۳۹۰)، توحید و شرک در نگاه شیعه و وهابیت، تهران، مشعر.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۴)، کتاب امنیت بین‌الملل (۳)، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۶)، تروریسم‌شناسی، تهران: نشر مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- عبداللهی، محسن (۱۳۸۸)، تروریسم: حقوق بشر و حقوق بشردوستانه، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش.
- عبداللهی، محسن و فاطمه کیهانلو (۱۳۸۴)، سرکوب تروریسم در حقوق بین‌الملل معاصر، تهران: نشر معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات ریاست جمهوری.
- عزیززاده موسوی، سیدمهدی (۱۳۹۱)، سلفی‌گری و وهابیت، ج ۲، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحارالانوار، بیروت مؤسسه الوفا .
- ناجی راد، محمدعلی (۱۳۸۷)، جهانی‌شدن تروریسم، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- هاشمی، سید حسین (۱۳۹۰)، تروریسم از منظر حقوق اسلام و اسناد بین‌المللی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- لوتسکی، باراسوویچ (۱۳۵۴)، تاریخ عرب در قرون جدید، ترجمه پرویز بابایی، بی‌جا.
- فیرحی، داود (۱۳۸۷)، تروریسم، تعریف، تاریخچه و رهیافت‌های موجود در تحلیل پدیده تروریسم، فصلنامه سیاست، دوره ۳۸، ش ۳.
- فرمانیان، مهدی (۱۳۹۳)، تکفیر از کدام قسم، سراج منیر، س ۴، ش ۱۳.
- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۸)، گرایش‌های فکری سلفیه در جهان معاصر، مشکوه، ش ۱۴.
- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۶)، فرق تسنن، «وهابیت»، قریب گرکانی، به کوشش رسول جعفریان.
- (۱۳۸۹)، آشنایی با فرق تسنن، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- خمینی، روح الله (۱۳۷۸)، چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- سیمبر، رضا، «تروریسم در روابط بین‌الملل؛ چالش‌ها و امیدها»، فصلنامه راهبرد، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۲۱.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۷ق)، کشف المراد فی شرح الاعتقاد خواجه نصیرطوسی، تعلیق حسن حسن‌زاده آملی.



منابع لاتین

- Alex p .schmid,(1993) **Rohaud D.Crelinsten,western Responses to Terrorism**,Frank Cass.
- Mark Juergensmeyer,(2005)**Religion in addressing the causes of Terrorism** ,the club de Madrid.
- Kuriakose, K.K. & others (2006), **Religion, Terrorism, and Globalization: nonviolence: anew agenda** , Nova Science Louis Rene Beres, **The meaning of Terrorism for the Military Commanders**, comparative strategy.
- Al - Khattar, M. Aref, (2003), **Religion and Terrorism: An interfaith perspective**,Greenwood Publishing Group, CA.

